

روضه‌الورد و نزهة اهل الورد

متن فارسی قرن هفتم

باهتمام : تقی بینش

روضه‌الورد و نزهة اهل الورد رسالهٔ فارسی کوچکی است که در اواخر قرن هفتم هجری تألیف شده است. از مولف این رساله هیچ گونه اطلاعی در دست نیست (فهرست آستانه ج ۱ ص ۴۴) فقط دیباچه آن حکایت از این دارد که در اواخر شعبان سال ۶۹۹ هجری قمری به زیارت مزار عموزاهد که قطبی بزرگ بوده است نایل می‌شود و در آنجا از صحبت جانشین او که عبدالرحمن نام داشته و گویا ملقب به عزالدین بوده است برخوردار می‌شود. در این هنگام که «وقت جوش گل و خروش بلبل» بوده است (آ۲) مزار قطب را گلزاری می‌بیند و به فکر تألیف رساله‌ای در باب گل و بلبل می‌افتد.

در مورد اسم این رساله بحث مختصری ضرورت دارد زیرا دو کلمه ورد در اسم مسجع این رساله درخور تأمل است: ورد به فتح و به معنی گل یا گل‌سرخ و ورد به کسر و به معنی پارهای از قرآن است (منتهی‌الارب) و نویسنده این سطور تصور می‌کند اولی ورد گل و دومی ورد قرآن باید باشد.

موضوع این رساله به طوری که از اسمش برمی‌آید گل‌سرخ است. گل‌سرخ که در بعضی از شهرهای ایران انواعی از آن را گل گلاب و گل محمدی نیز می‌گویند از لحاظ عقاید دینی مردم دارای ارزش مخصوص است. بوی خوش و رنگ زیبای این گل از دیرباز مورد توجه بوده است و حتی مردم کشورهای غیر مسلمان داستانهایی در باره گل سرخ داشته‌اند مثلاً یونانیها آنرا به ونوس نسبت می‌دادند و معتقد بودند این الهه اندکی از عطر مخصوص خود را به گل سرخ بخشیده است.

از طرف دیگر عشق بلبل به گل قدیمی است و به قول اسکار وایلد سخن‌پرداز نامی انگلیس رنگ قرمز گل‌سرخ، خون دل بلبل عاشق است (برای اطلاع بیشتر رک: فرهنگ اساطیر یونان و رم ترجمه آقای دکتر بهمنش و ترجمه داستان گل‌سرخ اسکار وایلد در مجله روزگار نو چاپ لندن ج ۴ ص ۲۲).

در روضه‌الورد نکته لطیفی از عرفان هست زیرا مولف که خود از سالکان طریق حقیقت بوده است غیر از آن که با سجع و موازنه‌های ادبی نوشته خود را زیباتر کرده است رنگی هم از عرفان بر آن زده و عشق صوری گل و بلبل را با عشق حقیقی یا معنوی دوستداران حقیقت مقایسه کرده است.

در نثر این رساله آنچه بیش از همه به چشم می‌خورد: سجع و موازنه، تمثیل و استشهاد به آیات قرآن و اشعار عربی و فارسی و سخنان کوتاه و اقوال بزرگان است به اضافه ایجاز پسندیده‌ای که در همه کتابهای قدیم هست و خصیصه جالب توجه نثر آن روزگاران بشمار می‌رود.

نسخه‌ای از رساله روضه‌الورد در کتابخانه آستان قدس رضوی هست که گویا منحصر به فرد باشد این رساله تاریخ تحریر ندارد ولی از کتابهای ابن خاتون است که در سال ۱۰۶۷ قمری هجری وقف شده است (برای اطلاع از کتابهای ابن خاتون رک: فهرست آستانه ج ۱ ص ۴۴ در وقفنامه کتاب اسم او شیخ اسدالله بن شیخ محمد مومن ذکر شده است).

این رساله به شماره ۱۳۸ در فهرست کتابخانه آستانه مشهد (ج ۱ ص ۴۴) معرفی شده است و مشخصات آن از این قرار است:

عدد اوراق ۸	ابعاد ۱۳ × ۱۷ سانتی‌متر
خط نسخ خوانا	شماره سطور در صفحه‌ها با هم فرق دارد و بیشتر ۱۷ و گاهی ۱۸ است.

رسم الخط نسخه عادی است و خصوصیتی ندارد. پ و ب و گ و ک و چ و ج را کاتب بدون تفاوت نوشته است. قاعده دال و ذال رعایت شده است.

نبوذ (آ۷) کرده می‌شود (ب۲) باشد (آ۳) چون (ب۲) بردازد (ب۳). کاتبی‌ها را ساده نوشته‌است و فقط در آخر رساله به رسم قدیم دو نقطه گذاشته‌است (آ۷) می‌استمرار غالباً از فعل جداست:

می‌ارذ (آ۳) آبدون مداست و گاهی مد دارد: آری (آ۳).

۳ صفحه از آخر (از ۷ تا ۸ ب) و یک صفحه اول (آ ۱) آن را با عبارتهای عربی و داستانها و سخنان عارفانه و اخلاقی پر کرده‌اند. ظاهراً این رساله در اصل جزو مجموعه‌ای بوده است که بعدها در کتابخانه آستانه آن را جدا و صحافی کرده‌اند زیرا رساله دیگری که احتمال می‌رود از آثار ابن مسکویه باشد در کتابخانه به شماره ۱۳۷ ضبط شده است که قطع و خط آن با نسخه مورد بحث ما از هر جهت یکسان است.

بسم الله الرحمن الرحيم رب اعن

حمد بی حد حضرت ذوالجلالی را که بموجب اعطاف در بسیط اطراف گل
صدر برگ را حله الطاف می پوشاند و کورد جوانمرد را جرعه صهباء می نوشاند. و شکر
بی عد نعمت آن لایزالی را که هزارستان بهزار داستان در موسم اسحار از شوق گل
بر بار چون منصور بر دار می خروشانند. و بلبل افکار بر اغصان اشجار چو قدر برنار
و صدر با قدر ابرار می جوشاند.

و صد هزار گل دسته بسته صلوات و در رسته پیوسته تحیات نثار روضه آن
«محمدی» باد که بایثار آثار گل نبوت بلبان مست السترا و بی دلان نیست هست را
در طلب هست هست می کوشاند.

اما بعد چون بمقتضاء قضاء ربانی و بتوفیق و تایید سبحانی کاتب را شرف زیارت
قطب ابرار و بحر اسرار مقتدای ارباب تحقیق^۱ و پیشوای اصحاب توفیق المخصوص
بعناية الملك الماجد المعروف «بعموزاهد» روح الله روحه و والی من القرب فتوحه در
اواخر^۲ شهر مبارک مقتدای ارباب کم من فیه^۳ از تاریخ سنه تسع و تسعین و ستمایه
(۱ ب) محصل گشت و انچ از فتوحات معنوی ازین حضرت و ازان قائم مقام او بقیه
المشایخ و المحققین خلف سلف الصالحین المستغنی بالطف اللطیف الوهاب عن المدايح
والالقباب عز الحق والدين «عبدالرحمن» ادام الله بقاء و زاد فی مصاعد العز و معارج
القرب ارتقاء مظنون بود محقق گشت والله الحمد علی تحقیق الظن.

۱- در حاشیه: عقیف الحق والدين شمس الاسلام والمسلم.

۲- این کلمه به خط متن در حاشیه نوشته شده است.

۳- در زیر صفحه توضیح داده اند: اعنی شعبان

اتفاقاً زمان حصول این سعادت باین سیادت، وقت جوش گل و موسم خسروش ببلبل بود و موضع نزول کاتب^۴ قبّه مجمع البحرین صفت بود از طرفی مزار و از طرفی گلزار^۵. و در اوقات اسحار که الحان مطرب اطيوار استماع می افتاد و شوق درجنان و هیجان در جان منتظایر و متطرق می گشت، و مع هذا چون مشابهتی بود میان تشویق ببلبل با گل و میان عاشقان صادق^۶ با حضرت ربوبیت بود که :

بیست

مرغ سحری راز دلم می داند و افغانش بافغان دلم می ماند
من سر^۷ خود از صفحه دل می خواهم و احوال خود از صفحه گل می خواند
(۲۲)

چینند^۸ باغی در دل وادید آمد و باحشی در خطه خاطر ظاهر شد که مختصری در تحقیق گل و ببلبل محرر شود تا منظر ارباب الباب و مشرع^۹ سالکان سبیل صواب باشد. و بعون الله الکریم الذی لایزال محسناً. شروع در تحریر آن کرده می شود^۹. و مسمی گشت این مختصر بروضه السورد و نزهة اهل الورد و ما التوفیق الا بالله و ما النصر الا من عند الله و فیه فصلان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

- ۴- در حاشیه افزوده اند: در آن بقعه مبارکه
- ۵- خط زده در حاشیه نوشته اند: گلزار
- ۶- در حاشیه تصحیح کرده اند: و صادقان عاشق
- ۷- کلمه نقطه ندارد به قرینه حدس زده شد زیرا کلمات عربی در کتاب زیاد است.
- ۸- در حاشیه نوشته اند: و محضر
- ۹- کاتب افزوده است: بربك باب و دو فصل، صح (این علامت در بیشتر نسخه های قدیم دیده می شود و ظاهراً در آن وقتها بین اهل قلم متداول بوده است نظیر قس و رك امروز. صح یعنی تصحیح شد).

الفصل الاول

باب
بعضیه قسم

قال النبي عليه الصلوة والسلام من اردان يشم ريحي^{۱۰} فليشم الورد الاحمر صدق رسول الله . وقال الشاعر:

البرد ودعنا والورد حيانا الان طاب زمان العيش الانا

والطير في زجل فاشرب بلاعجل كاسا بلا وجل ملان ملانا

خالق بی چون، آشکار کننده^{۱۱} کاینات بکشد کن فیکون جل جلاله وعم نواله و لاله الا هو هر سال بکمال فضل و احسان در دیباچه فصل تابستان در چمن بوستان از بهر زین انجمن دوستان گل خوش بوی را چون معشوق خنده زنان و چون عاشق جامه دران می آرد . بلبل عاشق چون مستان بر مفارق گشاده دستان^{۱۲} در غلغل و افغان (ب) می آرد . تبارک الله احسن الخالقین^{۱۳} آری بموجب سنجیه آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم در بوستان وجود دوستان گلی شکفته گردانیده است باری تعالی که آنرا دل گویند^{۱۴} و همچنانک که گل همسایه خار است در عالم صورت ، دل همسایه نفس ناهموار است در عالم معنی^{۱۵} که القلب مضغة جوفانية فيها ذرة ربانية تحتها ساحة نورانية فوقها راحة و رحمة رحمانية و لها جيد شهوانية . و همچنین^{۱۶} چنانک بقای

۱۰- در بخار: رایحتی

۱۱- در اصل: شکار کننده (سهو القلم کاتب) .

۱۲- کاتب زیر آن نوشته است : یعنی درخت

۱۳- از قرآن گرفته شده است : مومنون ۱۴

۱۴- این کلمه را کاتب در حاشیه آورده است .

۱۵- در حاشیه افزوده است: و بلبلی آشفته کرده است که آنرا زبان گویند که ان الکلام لفي لقواد وانما جعل البيان على القواد دليلا . صح

۱۶- خط زده شده در حاشیه نوشته اند : دیگر

و کتب و تصانیف و تالیفات و تالیفات و تالیفات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ اغْنِ
 هَدِي حُدَّ حَضْرَتِ ذَوِ الْجَلَالِ يَا كَهْ مَوْجِبِ اعْطَافِ دَرِيسِيْطِ
 اطرافِ كُلِّ صَدْرٍ بِرُكْ زَانِطَةِ الطَّافِ مِي بُو شَانْدِ وَوَرْدِ
 جَوَانِمِرْدِ رَا جِرْعَه صَهْبَاءِ صَافِ مِي نُو شَانْدِ : وَشُكْرِيْ عَدِ
 نِعْمَتِ اَنْ اِيْرَانِي رَا كَه هَزَار دَسْتَانِ بَهْرَار دَا سْتَانِ دَرِ مَوْسَمِ
 اَشْجَارِ اَز شَوِي كُلِّ بَر بَارِ جَوْنِ مَنصُورِ بَر دَارِ مِي خِرُو شَانْدِ
 وَبَلِيْلِ اَفْكَارِ بَرِ اَعْصَانِ اَشْجَارِ جُو قِدْرِ بَر تَا وَ وَصْدَرِ
 بَا قِدْرِ اِيْرَانِي جُو شَانْدِ : وَصَدِّ هَزَارِ كُلِّ دَسْتِه سَبْتِه
 صَلَوَاتِ وَدُرِ سَبْتِه اِيْوَسْتِه نَحِيَاتِ نَشَارِ رَوْضَه اَنْ مَعْدِي
 بَا ذِكْرِه بَا اِيْتَارِ اَتَا دِكْلِ بِنُوْتِ بَلْبِلَانِ مَسْتِ السُّتْرِ اَلْمَعْدِي
 وَبِي دِلَانِ نِيْسْتِ هَسْتِ رَا دِ طَلَبِ هَسْتِ هَسْتِ مِي
 كُو شَانْدِ : اَمَّا بَعْدُ فَاَعُوْذُ بِمَعْضَاهُ قَضَاءِ رِيَا نِي
 وَبِوَسُوْتِ تَا سَدِّ بَهَائِي كَا نَبِ وَ اَشْرَفِ زِيَارَتِ قَطْبِ
 اِيْرَانِ وَ مَحْرَسَا رُو مَقْتَدَا اِيْ اَرَبَابِ اَلْمَحْمُوْدِ بِيْشَوِيْ اَصْحَابِ قُوْتُبِ
 اَلْمَخْصُوْصِ بَعْنَا يَهِ الْمَلِكِ الْمَلِجِدِ الْمَعْرُوْفِ بِعَمُوْرَا هَدِ رُوْحِ اَللّٰهِ
 رُوْحِه وَوَالِيْ مِنْ الْقَرِيْبِ فِتُوْحِه دَرِ شَهْرِ مَبَاوِلِ مَقْتَدَا اِيْ
 اَرَبَابِ كَمْ مِنْ فِيْهٖ اَنْ تَا رِيْحِ سَنَهٗ تَسْعِ وَ سَعِيْنِ وَ سَمَا يَهِ

اعلیٰ شهباز

عصر

گل درانست که او را در میان شیشه^{۱۷} کنند و در آتش اندازند^{۱۸} و هستی او ازو بستانند
 آنگه^{۱۹} گلاب باشد و مدت‌ها باقی ماند. دل عاشقان نیز گل صفت، باری عزاسه آنرا در
 شیشه شهود می کند^{۲۰} و در آتش محبت می نهد که «نار الله موقدة التي تطلع علی الافیدة»
 و بیک بار قطع علایق و عوائق از خود و از خلائق او را حاصل می شود که اول درجه هذا
 الطريقة قطع القلب الخلیقة والاتصال بالربوبیة .

پس شایسته شرف قلوب العباد بیدالله می شود و کمال بقای قلب المؤمن لایموت
 ابدا او را مهیا می گردد . (آ ۳)

در حکایت آورده اند که روزی شیخ «ابوبکر شبلی» رحمه الله علیه در زمان
 گل با جمعی دوستان بگلستانی رفت تا از سر «فاعتبروا یا اولی الابصار^{۲۱}» بازبصر را از
 بهر طیر^{۲۲} عبر در پرواز آورد^{۲۳}. اتفاقاً ترددی می فرمود با مریدان در چمن باغ و
 استماع سماع بلبل و تفرج جمال گل می کرد. ناگاه نظر کرد و درویشی دید که از سر^{۲۴} «وتری
 الجبال تحسبها جامدة^{۲۵}» هی تمر مر السحاب» سر بگریبان فکرت فرو برده و پای در دامن
 عزلت کرده . شیخ^{۲۶} فرمود که درویش سر بر آور تا گل بینی . درویش^{۲۷} جواب داد

۱۷- خط زده و نوشته اند: آنرا، ولی او را صحیح است زیرا در قدیم ضمیری که برای ذوی العقول
 بکار می رفته برای غیر ذوی العقول نیز بکار می رفته است .

۱۸- خط زده نوشته اند: نهند (ولی در معنی تفاوتی نیست) .

۱۹- کاتب نوشته است (انکه) ولی در این نسخه گ و ک مثل هم است : آن گه - آن گاه .

۲۰- تصحیح کرده اند : آنرا در شیشه شهود می کند . و البته صحیح مفرد است زیرا فاعل جمله
 باری عز اسمه است .

۲۱- آیه قرآن است : حشر ۲

۲۲- در حاشیه افزوده اند : شکار (شکار طیر عبر)

۲۳- ایضاً کاتب افزوده است «بلبل زبان بشنای رحمن در قاص دهان پرواز (باواز) آورد. صح
 (= تصحیح)» .

۲۴- از قرآن گرفته شده است رک. نمل ۸۸

۲۵- کاتب در حاشیه آورده است: و در فضای صحرای عالم غیب معنی (بعد کلمه غیب را خط
 زده اند) طیار و سیار گشته (ولی در آخر عبارت کلمه صح نیست) .

۲۶- در اصل : دویش (سهو القلم کاتب)

که شیخ فرو بر^{۲۷} تا دل بینی آنرا که دیده دل بجمال صانع می نوازد بمطالعه جمال مصنوع کی پردازد^{۲۸}.

بیت

روزی که ز گل شهر پر آوازه بود هر کس ز نشاط گل بدروازه بود
آن گل گیرم^{۲۹} که در زمان خشک شود زان گل خواهم که جاودان تاز ه بود
باز بدان ای دوست که گل صوفی وار چون از (۳ب) خلوت غنچه بیرون
می آید بر چهره او هیچ غباری نمی باشد همچنین چون دل عارفان از غنچه
غفلت بیرون آید و بطریق محبت از غیر الله تبرا کند یک ذره غبار خیال اغیار بر
جمال باکمال او نباشد که «سمیت المحبة محبة لانها تمحو من القلب ماسوی المحبوب»
و هر کس که در باطن او این گل دل شکفته شود وجود او چون بلبل آشفته شود و آفتاب
این صفات از مشرق دانش طالع گردد که المحب قليل المنام قليل الطعام قليل الكلام
غضیض الطرف کامل الظرف حسن الوصف قریح الفواد صحیح الوداد سلس القیاد شجاع
الجنان عذب اللسان خفی المکان دایم الاخزان کثیر الاشجان للناس شان و له شان .

باز بدانک چنانکه گل بر چند لونست اول سرخست و آن از عرق جبین سید
الاولین والآخرین «محمد» رسول الله علیه الصلوة والسلام والتحیه وادید شده است
چنانک در اول فصل از تحقیق باین معنی حدیثی مسطور گشت که من اراد ان یشم ریحی
فلیشم الورد الاحمر . و دیگر گل زردست (۴ آ) و دیگر گل سفیداست و دیگر گل
دو رنگست . همچنین دل مؤمنان نیز بر انواعست. دل مشتاقان^{۳۰} چون گل سرخ خندان

۲۷- پیش از فروبر افزوده اند سر (سر فروبر) ولی به قرینه قبل اگر نباشد عیبی ندارد زیرا
حذف به قرینه در جمله جایز است و لطفی دارد .

۲۸- در اصل : بردارد

۲۹- در اصل کبرم

۳۰- در حاشیه : و عارفان . صخ

و خرم و بیشاش باشد که «الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» و دل ترس کاران و مخلصان چون گل زرد ضعیف و نزار باشد که «المخلصون علی خطر عظیم» و دل متقیان^{۳۱} چون گل سفید باشد صافی و در کمال طلب وصال کافی که «یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه». و دل مقتصدان و زاهدان چون گل دورنگ باشد بخوف و رجا آراسته و پیراسته که «یدعون ربهم خوفا وطمعاً»^{۳۲} و الله اعلم بحقایق الاشیاء» و اما از آن زبان که گفتیم بلبست بدان معنی اطلاق تشبیه^{۳۳} باو کردیم که هر گاه که^{۳۴} دل بانوار اسرار حقایق مزین شود که قلوب الاحرار خزاین الاسرار.

زبان بلبل وار در تفریر کلمات علم^{۳۵} عیان آید. پس دل مؤمنان که بنسیم شمیم لطف عمیم شهادت^{۳۶} شکفته گشته است بلبل زبان (۴ ب) ایشان^{۳۷} در گفتن کلمه توحید آمده است که «الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالجنان و عمل بالارکان» و از غایت کمال قبول نغمه کلمه توحید که از بلبل زبان صادر می شود در حضرت عزت هشت جنت باین عوض باو می دهند که من قال لاله لا اله الا الله دخل الجنة.

اشارت : ای دوست چون زبان که بلبل حقیقی است بیک نغمه هشت جنت^{۳۸} می یابد و مقدار او در جنب مقدار «دل»^{۳۹} بغایت مختصر و محقرست فکر کن که ذکر زبان بی مقدار چنین است و فکر دل با مقدار چون بود.

آورده اند در حکایت منطق الطیر ، که وقتی میان بلبل و باز مناظره در افتاد

۳۱- در حاشیه : و موحدان . صح

۳۲- از قرآن گرفته شده است: سجده ۱۶

۳۳- در حاشیه این افزوده شده است : اطلاق این تشبیه

۳۴- تکرار که لطفی ندارد و زائداست . ۳۵- در حاشیه : بیان علم . صح

۳۶- در حاشیه : خداوند بطریق تصدیق شکوفه . صح - و در زیر کلمه شهادت نوشته اند : در آن

۳۷- کلمه ناخواناست : آشیان - ایشان .

۳۸- کلمه جنت را کاتب در حاشیه نوشته است و در سطر قبل باو را خط زده نوشته اند: ببند

۳۹- ایضاً این کلمه در حاشیه است .

بلبل باباز گفت چونست که من که^{۴۰} هر نفس از سر^{۴۱} «وان من شی الا یسبح بحمده»^{۴۱} بنغمات «داوودی» تسبیح و دودی می‌کنم و جمله مستمعان جهان مشتاق الحان من می‌باشند^{۴۲} و تو که بازی هیچ صوتی^{۴۳} نداری چرا جای تو دست‌ملوکانت و خوردن تو سینه مرغانت و جای من خار بنانست و خوردن من خرده‌مردمانست (ه آ) و قیمت من الفی و قیمت تو الفی^{۴۴} بازش جواب باز داد که زیرا که^{۴۵} تو همه حسن مقال داری و من همه حسن فعال . تو همه بگویی و هیچ نکنی و من همه بکنم و هیچ نگویم لاجرم کمال و مکان و قیمت من آنست و ازان تو این . آری زبان بلبل اغصان‌دهانست اورا کمال گفتارست و حسن مقال . اما دل^{۴۶} باز صفتست که کمال افکار و حسن احوال دارد لاجرم جای بلبل زبان، خاربنان دندانست و جای دل یمین رحمانست که قلوب العباد بیدالله . اکنون بلبل زبان با کم مقداری و سبک‌ساری بهشت با همه نعمت در مقابله یک نغمه اوست که «من قال لا اله الا الله دخل الجنة» . دل با مقدار که «قلب المومن عرش الله اعظم» بطریق اولی^{۴۶} که مطالعه جمال لایزال ملک ذوالجلال جل جلاله بواسطه افکار او بنده را^{۴۷} واجب شود که «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» .

الفصل الثانی

ذکرک روحی و انت ریحانی یانزهتی فی‌الهموی و بستانی (ه ب)
لناس شان و بغیة و منی وانت یا غایة‌المنی شانی

- ۴۰- تکرار که بیش از این نمونه‌داشت .
 ۴۱- از قرآن است: بنی اسرائیل (اسراء) ۴۴
 ۴۲- در اصل بوده است: می‌باشم ، ولی خط‌زده در حاشیه تصحیح کرده‌اند .
 ۴۳- در حاشیه افزوده‌اند: موزون (صوتی موزون)
 ۴۴- اولی الف (یک) و دومی الف (به فتح اول و سکون دوم) = هزار .
 ۴۵- تکرار که .
 ۴۶- این کلمه را کاتب در حاشیه نوشته‌است ولی لازمست .
 ۴۷- در اصل بوده‌است: او اورا بنده را ، بعد (اورا) را خط زده‌اند .

«شیخ الاسلام عبدالله انصاری» گوید رحمة الله علیه ذکر، گوی است. انس، چوگان شوق، مرکبست. مهر، میدان. وجد، تیرست و عنایت کمان. وصل گلست و معرفه بوستان. پس بموجب این مقدمه شاید^{۴۸} که بگویم گل وصل دوست است و بلبل دل عاشقانت و این دل.....^{۴۹}.

چون کمال عشق و محبتش حاصل گردد و بحضور حضرت گل وصل و وصول وصال متواصل شود از شعاع نور او ممالک عالم جسمانی بکلی منور گردد و از میخ او آب شوق معشوق ازل و محبوب لم یزل در جویبار وجود جاری شود که:

شعر

لاعضولی الا و فیه تشوق فکان اعضایی خلقن قلوبا

تا همه رویست یارم همچو گل [با] همه دیده چو عبهر مانده ام .

پس مرد صاحب درد باشد^{۵۰} که بدوام ریاضت و موجب^{۵۱} افاضت تنش همه^{۵۲} دل گردد و دلش قطره وار در بحر قرب دلدار محو شود و بدوست^{۵۳} باقی شود و هم شراب و هم جام^{۵۴} (آ) و هم ساقی گردد که الباقی ببقاء الله کما قال ابو بکر الکتانی^{۵۵} رحمة الله علیه جرت مسلة فی المحبة بمکه ایام الموسم فتکلم الشيوخ فیها و کان الجنید اصغرهم سنا فقالوا له هات ما عندک یا عراقی فاطرق راسه و دمعت عیناه و قال عبد ذاهب عن نفسه متصل بذکر ربه قايم باداء حقوقه ناظر الیه بقلبه احرق قلبه

۴۸- می شاید، سزاست، معنی فعلی دارد.

۴۹- پاک کرده نوشته اند. در حاشیه: موصول. بخ (نسخه بدل)

۵۰- در اصل: باشد باشد (تکرار).

۵۱- موجب را خط زده در حاشیه نوشته اند: و مدد

۵۲- کاتب همه را در زیر کلمه دل نوشته است

۵۳- قبل از بدوست کلمه ای بوده است که نقطه نداشته و خط زده اند: تا - یا

۵۴- خط زده اند: و هم جام و هم شراب

۵۵- کلمه نقطه ندارد به قرینه حدس زده شد که مراد ابو بکر کتانی است.

نیران شوقه و معاشرته من کاس وده و کشف له الجبار تعالی من اسباب غیبه فان تکلم فبالله و ان نطق فمن الله و ان تحرك فبامر الله و ان سکن فمع الله فهو بالله و لله و مع الله فبکی الشیوخ و قالوا ما علی هذا مزید خیرک الله یا تاج العارفين^{۵۶} .

از شیخ «ما» قطب الاولیا روح الله روحه پرسیدند که سن تو چندست . جواب داد که مرا سه مقامست : شریعت و طریقت و حقیقت . در شریعت هفتاد و شش سال سن منست و در طریقت که باری تعالی گِل آدم می سرشت من شمع می در دست داشتیم و در حقیقت تا خدا باقیست ما باقیم (۶ ب) .

والسلم علی من یفهم الکلام و یا این همه کمال حال اهل وصال یکی ازیشان گفته است لاالواصل الی الواصل واصل ولا الفاصل عن الواصل فاصل^{۵۷} . و محققان مدقق و مدققان محقق در معنی این آیت «واقیموا الصلوة و اتوا الزکوة^{۵۸} و اعتصموا بالله^{۵۹}» می گویند و اقیموا الصلوة سجودی و اتوا الزکوة سجودی و اعتصموا بالله وجودی و الله اعلم . بیش ازین امکان جولان فکرت و کتبت نبود بل که هزاران نعره از عالم وجود برخاست که «لودنوت انملة لا حترقت» . متوقعست از حضرت ناظران کامل الظرف که بموجب : و عین الرضا عن کل عیب کليلة - و عین السخط تبدی المساویا .

غض ظرف از معایب صورت این مواهب بکنند و موجب ایجاز و اقلال خوف مظنه ملال

۵۶- در حاشیه : شخصی بدین معنی در عالم عشق مجاز رباعی گفته است، له:

من بودم و یار هر دو سرمست و خراب پرداخته انداخته از پیش نقاب
با یکدیگر آویخته دل داده بهم او من شده من او شده چون (شکر و آب)

در عشق مجاز این یگانگی باشد در عشق حقیقی..... لسانا و بداحه.....

عجب باشد (بعضی از کلمات در صحافی و برش از بین رفته است)

۵۷- اشاره است به اتحاد عشق و عاشق و معشوق که یکی از اصول مهم تصوف محسوب

می شود .

۵۸- بقره ۴۳-۸۲

۵۹- نساء ۱۴۶

دانند والحرء يكفيه الاشارة صحبت طرفى و سخن خرفى ۶۰ .
 فرحم الله امرانظر بعين الرضا فى هذا المختصر ۶۱ والحمد لله الذى لايزال ولم يزل
 محسنا والصلوة على «محمد» الذى جعله متقنا عدد ما كان وجوده، ممكننا و على آله و
 اصحابه و احبابه ۶۲ اجمعين. والسلام على من اتبع الهدى و باهل الحقيقة اقتدى . (آ ۷)

و در مورد «شبهه»

یادداشتها :

★ گل صدبرگه: گل سرخ، گل سرخ بربر: صاحب آندراج می نویسد: (گل صدبرگه و لاله صدبرگه همان گل سرخ
 که حد اعلاى افراد نوع خودباشند). ظهیر فاریابی گوید:

صبح صادق چو در جهان بدمید گل صدبرگه آسمان بدمید

(نشریه فرهنگ خراسان شماره ۱-؛ دوره ۶ ص ۲۹)

خورشید را به گل صدبرگه تشبیه کرده است.

★ ورد: گل، گل سرخ. الورد من كل الشجرة نورها و غلب على الحوجم (قاموس) - بالفتح گل هر درخت و
 غالباً گل سرخ را تویند (منتهی الارب) - ورد، گل (السامی فی الاسامی) . برای توضیح بیشتر رك: تعلیقات نگارنده
 بر دیوان شمس طبسی (ص ۳۵) .

★ منصور بر دار اشاره است به حسین بن منصور حلاج صوفی و عارف معروف که به سال ۲۰۹ و در عهد
 المقتدر بالله بر دار رفت .

شرح حال منصور در همه کتب تصوف و تذکره هادرج است از جمله می توان به تذکره الاولیاء، نفعات
 الانس و تجارب السلف رجوع کرد .

★ قدر به کسر ق ظرفی که در آن غذا بپزند (المنجد) ، دیک - قدر بر نار یعنی دیک بر آتش .

★ در رشته مرواریدی که بر رشته کنند یا ردیف باشد . رشته راسته در متون قدیم زیاد آمده است .

شمس طبسی راست :

۶۰- در حاشیه نوشته اند : بزرگان گفته اند که صحیح .

۶۱- در حاشیه : و تمسك به قول الجینید سید ارباب النظر كما قال خذما صفی ودع ما كدر

۶۲- احبائه (فرض بعید)

تا که از بهر شکست زاده کان عرض کرد رسته در نصین از پرده عناب خویش

(دیوان شمس طبری ص ۹۲ ، تعلیقات ص ۲۱۲)

در تاریخ بیهقی رسته دکان آمده است (ص ۲۶) و رودکی نیز سیم رده آورده است (دیوان ص ۴۹۸) و ص ۲۵) . در لهجه مشهدی در ترکیب راسته بازار هنوز باقی مانده است .

★ بیلان مست الست . الست کنایه از روز ازل است و اشاره است به خطاب حضرت احدیت به ارواح : الست ربکم . این تمبیر در آثار و سخنان صوفیان به صورت های مختلف آمده است و یکی از پایه های تصوف است . نیست هست و هست و هست هر دو را باید با اضافه خواند . بی دلان نیست هست یعنی آنهایی که در برابر هستی نیست شده اند و به اصطلاح به مرتبه فناء فی الله رسیده اند و هست هست نوعی تاکید است یعنی که بودنش مسلم است و به اصطلاح واجب الوجود .

★ عزالحق والدین، ممکن است عزالدین لقب باشد زیرا در متون قدیم شواهدی داریم که می رساند شعرا و نویسندگان از مناسبات لفظی القاب استفاده می کرده اند مثلا شمس طبری شاعر قرن هفتم در مدح رشید

الدین گفته است :

رشید دین و دولت مرشد عقل

کزو قد ضلالت شد خمیده

(دیوان شمس طبری ص ۹۵)

از جمله این مناسبات آوردن دین و دولت است. ظهیر فاریابی گوید :

سر اکابر دوران صفی دولت و دین (دیوان ظهیر فاریابی نشریه فرهنگ خراسان ص ۱۲۶) .

★ مغرب اطیار ، پرندگان را به خوانندگان و مطربان تشبیه کرده است .

★ تشوق، اظهار شوق زیاد (المنجد) شوق ورزیدن بسیار .

★ وادید آمد یعنی پدید آمد و این ترکیب بار دیگر در این رساله آمده است منتهی با شدن : وادید شده است

★ کن فیکون ، در قرآن مکرر آمده است از جمله در سوره انفصاف، بقره، آل عمران ، مریم اشاره است به

این که آفرینش یا کن شروع شد ، پروردگار امر کرده کن پس یکون شد .

★ قال النبی در نسخه هست ریحی ولی در بحار الانوار مجلسی (ج ۱۶-۱۵) رایحی آمده است (باب الورد)

و در همانجا آورده است که وقتی رسول اکرم به معراج رفت عرفی از جبین وی بر زمین افتاد و از آن گل سرخ روید .

★ دیباچه فصل تابستان یعنی آخر بهار و اوایل تابستان .

★ زین = آرایش . مصدر ضدالشین (المنجد)

★ فتبارک الله احسن الخالقین آیه قرآن است (مؤمنون ۱۴) .

★ اورا ضمیر او بر می گردد به گل و ما امروز در این طور موارد آن بکار می بریم و می گوئیم :

«بقای گل در آنست که آن را». اما در قدیم برای غیر ذوی العقول او گفته اند. مثلا شمس طبسی می گوید:

چنگ در باغ طرب کیست نهالی همه بوست که ز بس بار خم قامت چنبر گیرد

(دیوان شمس طبسی ص ۱۱۲)

یعنی برای چنگ کی گفته است.

در نثر قدیم نیز شواهد زیاد است از جمله در هدایة المتعلمین اخوینی مکرر این نوع استعمال دیده می شود. مثل «اکتون مشغول شوم بیاد کردن خواب و بیداری و منافع ایشان ص ۱۸۷» - یا «اگر از ضعف قوه دافعه معده بود و رودگانیها ازو قولنج بدید آید (ص ۱۰).

ظاهرا این نوع استعمال از قرن ششم به بعد کم کم متروک شده است.

رک. مقدمه آقای دکتر مینتی بر هدایة المتعلمین صفحه نوزده و بیست.

★ غیر الله به اصطلاح تصوف نظیر ماسوی الله است.

★ غصیفی الطرف = چشم پوش. غص طرفه فرو خوابانید چشم را.

(منتهی الارب)

★ وادید شده است یعنی پدید شده است. در آندراج وادیدن به معنی (دوباره دیدن و تعمق) آمده است

مرکب از وا + دیدن ولی به این معنی نیست و این را باید به حساب اختصاصات لغوی رساله گذاشت.

بدانک، چنانکه رسم الخط این دو کلمه بسا هم سازگار نیست. در قدیم های مختلفی یابیان حرکت را نمی نوشته اند: بدانک، چنانک، بهمین جهت بدانک شکل قدیمی دارد ولی چنانکه به شکل جدید نوشته شده است. احتمال می رود کاتب نسخه قدیمی داشته در عین حال که خواسته است از رسم روز پیروی کند گاهی شیوه قدیم را هم بکار برده است یا برعکس به ویژه که اندکی بعد دوباره همه چنانک آمده است.

گل دورنگ = گل دوروی. گل دورویه، رعنا زیبا. یک روی آن زرد و روی دیگر سرخ.

عربها به آن ورد الفجار یا گل قعبه می گویند (آندراج)

★ غداء (طعام چاشت خلاف عشاء) (منتهی الارب)

★ هشت جنت = هشت بهشت، باغ هشت در (در شعر عطار منطق الطیر) بهشت هشت قسمت دارد: خلد،

دارالسلام، دارالقرار، جنت عدن، جنت الماوی، جنت النعیم، عیین، فردوس (تعلیقات آقای دکتر مشکور بر منطق الطیر ص ۲۴۶).

★ منطق الطیر کتاب مشهور عطار هم منطق الطیر نام دارد و از آنجا که شاعر نیشابوری ظاهرا از ۵۰ تا

۶۱۸ زنده بوده است (شرح احوال عطار استاد فروزانفر ص ۱۴) ممکن است فکر کرد مولف رساله روضه الورد از کتاب عطار استفاده کرده باشد اما چنین حکایتی در آن کتاب نیست. ممکن است کلمه را به معنی

عام گرفت چه منطق الطیر به معنی زبان پرندگان است و در اینجا مولف خواسته است نکته‌ای را از زبان پرندگان بیاورد .

★ در افتاد = اتفاق افتاد ، وقتی افتاد فتنه‌ای در شام (سعدی) .

★ ملوکان ملوک را که خود جمع است دوباره جمع فارسی بسته است .

بنان ، بن ، ریشه و بوته Arbuste

بازش = بازبش (ضمیر مفعولی) باز اورا .

★ ودود از اسامی باری تعالی است (اندراج) . به معنی دوست و بسیار محبت نیز هست . تسبیح ودودی یعنی ستایش پروردگار .

★ عبر نرگس میان زرد (اندراج) - شعرا چشم‌شعلا را به عبر تشبیه می‌کردند یا به جام نرگس (انیس - العشاق رامی) . برای توضیح بیشتر رک . تعلیقات دیوان شمس طیبی از نویسندهٔ این سطور ص ۲۷۳

★ الجنید جنید عارف مشهور است برای شرح حال او رک : نفحات الانس ، تذکرة الاولیاء و دیگر مآخذ معتبر .

★ نفس طرف توضیح داده شد تقریباً به معنی غمض عین است یعنی چشم‌پوشی و ندیده گرفتن .

★ الحر یکنیه‌الاشاره معروف‌العاقل یکنیه‌الاشاره است که از امثال مشهور است . مولوی نیز مثل چسته است : عاقلان را يك اشارت بس بود . رک : امثال و حکم دهخدا ج ۲ ص ۱۰۸۶ (چاپ دوم)

★ ابوبکر الکتانی وی شیخ مکه و یکی از کبار مشایخ حجاز بوده است ابوبکر درک صحبت جنید و بوسمد احراز کرد و تا گاه مرگ مجاورت حرم داشت اورا چراغ حرم می‌گفتند (لغت‌نامه : ۲ - ابوسمد ص ۲۸۰) کلمه الکتانی را کاتب بدون نقطه نوشته است ولسی در بین رجال صوفیه کس دیگری به نظر نمی‌رسد که با جنید اسمش آورده شود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
اعلام

۴۳ آدم	جنید ۴۲
ابوبکر شبلی ۲۸	روضه‌الورد و نزهة اهل‌الورد ۳۵
ابوبکر الکتانی ۴۲	عبدالله انصاری شیخ‌الاسلام ۴۲
دارود ۴۱	محمد - نبی ، رسول‌الله ۳۴-۳۶-۳۹-۴۴
عبدالرحمن ۳۴	مکه ۴۱
عمو زاهد ۳۴	منصور ۳۴

